جلسه 493

سه شنبه 18/03/89

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در مقدماتی بود که محقق نائینی بیان فرمود بر نفی استصحاب عدم ازلی.

مقدمه ثانیه این بود که عدم نعتی یعنی لیس ناقصه. لیس هذا العالم بأمویّ. این صادق نیست مگر در زمان وجود موضوع. قبل از وجود موضوع نفی عرضی صادق نیست. نفی عرض صادق است، اما نفی عرضی که لیس هذا العالم امویا، لیس هذا الجدار ابیض. ابیض عرضی است بیاض عرض است. نفی عرضی که مفاد لیس ناقصه است صادق نیست گر بعد از وجود موضوع.

این مقدمه ثانیه را ما مناقشه کردیم گفتیم انصافا قبل از وجود موضوع صادق هست که ما بگوئیم هذا الجدار قبل الف سنة لم یکن ابیض و لا اسود. این قضیه صادقه هست. البته ظاهر قضیه سالبه محصله که مفاد لیس ناقصه است سالبه به انتفاء محمول است، اما سالبه به انتفاء موضوع غلط نیست.

ولکن این مقدار کافی نیست برای اثبات استصحاب عدم ازلی. اینکه مرحوم آقای خوئی فرموده است که عدم عرض نیاز به وجود موضوع ندارد، لیس هذا الجدار بابیض، این عدم العرض هست یا به قول دیگر عدم العرضی هست و مفادش سلب الاتصاف است بکونه ابیض. سلب الاتصاف بکونه ابیض نیاز به وجود موضوع ندارد. ثبوت الاتصاف بکونه ابیض است که نیاز به وجود موضوع دارد.

بله! یکوقت شما می آیید اتصاف به سلب را در خطابتان مطرح می کنید. می گوئید هذا الجدار لا ابیض یا غیر ابیض. بله اینجا اتصاف الجدار را بأنه لا ابیض، اتصاف الجدار را بأنه غیر ابیض مطرح می کنید. این نیاز دارد به وجود موضوع. اما الجدار لیس بأبیض این سالبه محصله است و نیاز به وجود موضوع ندارد.

اقول: این فرمایش آقای خوئی صحیح است. ولی کافی نیست برای اثبات استصحاب عدم ازلی. چرا؟ برای اینکه ما برای استصحاب نیاز داریم به وحدت قضیه متیقنه و قضیه مشکوکه. و الا نقض یقین به شک معنا پیدا نمی کند. مثلا شما یک حوض کبیری داشتید این کر بود. آمدید با یک مانعی بخشی از این آب حوض را از بخش های دیگر جدا کردید دفعة واحدة. صحیح نیست بگوئید هذا الماء کان کرا. چرا؟ برای اینکه عرف کریت را وصف مجموع این آب می بیند. می گوید مجموع این آب حوض کان کرا. اما اینکه بیائید به بخشی از این آب حوض اشاره کنی بگوئی هذا کان کرا، نخیر صحیح نیست. آن چیزی که کان کرا مجموع این آب حوض بود، آن چیزی که می خواهید بگوئید فالآن هو کر، این بعض ماء حوض را می خواهید بگوئید هذا کر. خب وحدت قضیه متیقنه و مشکوکه حفظ نمی شود، صدق نمی کند که هذا الماء کان کرا. بلکه ماء الحوض کان کرا و هذا جزء من ماء الحوض. در اینجا هم باید این نکته ثابت بشود که وقتی شما می گوئید این دیوار قبل از اینکه موجود بشود سیاه نبود الان هم سیاه نیست، عرفا آن چیزی که می گوئید قبل از وجود سیاه نبود، سالبه به انتفاء موضوع است. وآن چیزی که می گوئید الان سیاه نیست سالبه به انتفاء محمول است، آیا اینها می قضیه هستند فقط ضمائمشان با هم فرق می کند، یا دو قضیه متباینه هستند عرفا؟ کسانی که استصحاب عدم ازلی را قبول دارند باید یک بحث استظهاری بکنند بگویند عرفا سالبه محصله به انتفاء محمول استمرار سلبه محصله به انتفاء موضوع است و اینها با هم وحدت دارند. اختلاف به ضمائم هست. مثلا ما می گوئیم زید قائم، این سه جور می شود گفته بشود:

1. زید قائم.
2. زید قائم و عمرو جالس
3. زید قائم و عمرو لیس بجالس.

زید قائم در هر سه فرض یک چیز است فقط ضمائمش فرق می کند که و عمرو جالس گفتیم یا عمرو لیس بجالس گفتیم یا اصلا چیزی نگفتیم. آیا قضیه سالبه محصله اینطور است؟ یعنی سلب می کند اسود بودن را از جدار. حالا گاهی به آن ضمیمه می شود عدم الموضوع که ظاهر سلبه محصله هم همین است. گاهی به آن ضمیمه می شود وجود موضوع، می شود سالبه محصله به انتفاء محمول. و گاهی هیچکدام به آن ضمیمه نمی شود نه فرض وجود موضوع و نه فرض عدم موضوع. می شود سالبه محصله بالمعنی الاعم.

آیا قضیه سالبه محصله قضیة واحدة والاختلاف فی الضمائم، یا نه، عرفا قضیه سالبه محصله به انتفاء موضوع قضیة بسیطة مباینة للقضیة السالبة المحصلة بانتفاء المحمول. یعنی ولو عقلا ما یک عدم بیشتر نداریم، عدم کون الجدار اسود. این عدم هزار سال پیش هم مطرح بود امروز هم مطرح است. امروز هم که این دیوار سیاه نیست استمرار عقلی همان عدم الاسودیت ازلی است. عقلا همین است ما قبول داریم، اما عرف چی می گوید؟ انصاف این است که انسان یا جازم می شود یا احتمال هم بدهد کافی است برای عدم احراز وحدت موضوع که آقا عرف اینها را دو قضیه می بیند، یک قضیه بسیطه سالبه به انتفاء موضوع داریم، این دیوار هزار سال پیش که نبود سیاه نبود. این یک قضیه بسیطه اسمش سالبه به انتفاء موضوع است. اما وقتی می گوئید این دیوار الان سیاه نیست عرف یک دید دیگری دارد، موضوع را فرض می کند و نفی اسودیت می کند از این موضوع، آن یک قضیه بسیطه اخرایی است. اگر این را ما عرفا یا جازم بشویم یا احتمال بدهیم دستگاه استصحاب عدم ازلی تعطیل می شود. چون استصحاب قوامش به وحدت موضوع است یعنی وحدت قضیه متیقنه و مشکوکه. و ما از نظر عقلی هر چند قائلین به استصحاب عدم ازلی را تأیید کردیم چون معتقدیم سالبه محصله سلب الاتصاف است، لیس الجدار بابیض سلب الاتصاف است بکون الجدار ابیض، وقتی می گویند إذا وجد جدار و لم یکن ابیض، این سلب الاتصاف در موضوع اخذ شده است. این عقلی است درست است. اما استصحاب مشکل دارد. و تا این مشکل عرفی را حل نکنیم استصحاب عدم ازلی تثبیت نمی شود.

یک اشکال عرفی دیگری هم ما داریم وآن این است که برفرض عرف وقتی شما تصریح کنید بگوئید این دیوار هزار سال پیش سفید نبود سیاه نبود اصلا خودش هم نبود. عرف می گوید حرفهای درستی می زنید اما من نمی دانم هدفت از این حرفها چیست توضیح واضحات است. می گوئیم خب توضیحات است ولی بشنو. بعد می گوئیم الان هم این دیوار سیاه نیست. می گوید این هم درست است. ممکن است کسی در بحث قبلی با ما همراهی نکند بگوید وحدت سالبه محصله در فرض انتفاء موضوع با سالبه محصله در فرض انتفاء محمول علاوه بر اینکه وحدت عقلیه است وحدت عرفیه هم هست. فقط سالبه محصله به انتفاء محمول ضمیمه دارد. یعنی مرکب است از دو جزء. یکی وجود الموضوع و هو محرز بالوجدان، دوم سلب العرض عنه و هو محرز بالاستصحاب. ممکن است کسی به ما اینجور بگوید. بگوید عرفا وحدت دارد قضیه متیقنه و مشکوکه در استصحاب عدم ازلی. چون سالبه محصله به انتفاء محمول همان سالبه محصله به انتفاء موضوع است منتهی با ضمیمه فرض وجود موضوع به نحو ترکیب. یعنی سالبه محصله به انتفاء محمول دو جزء دارد، یک جزءش وجود موضوع است و هو محرز بالوجدان، جزء دومش سلب المحمول عنه هست و هو محرز بالاستصحاب.

می گوئیم بسیار خوب، تنزل می کنیم مماشاتا و قبول می کنیم ادعای شما را. اما آیا خطاب عام در استصحاب "من کان علی یقین فشک فلیبن علی یقینه" "إنک کنت علی یقین من ذلک فشککت فلیس ینبغی لک أن تنقض الیقین بالشک ابدا"، این خطاب عام را بدهید دست عرف و معیار هم عرف عام است نه عرف مشوب به ابحاث علمیه، عرف عام اصلا ذهنش منتقل می شود به این حالت سابقه قبل از وجود موضوع؟. بیاید بگوید من نمی دانم این دیوار سفید است یا سیاه، مولا هم گفته است که إذا کان جدار ولم یکن اسود فتصدق، عرف اصلا منتقل می شود به این حالت سابقه ازلیه که آنوقتی که این دیوار نبود سیاه هم نبود؟. آخه باید عرف به حسب متعارف منتقل بشود به این حالت سابقه، تا بعد خطاب استصحاب را شامل ببینیم. به نظر ما عرف منتقل نمی شود.

نفرمائید کما افاد صاحب منتقی الاصول در ردّ بعضی از فقهاء معاصرین که گفته اند استصحاب عدم ازلی با این ردّ و نقض و ابرام های دقیق خارج از فهم عرف است، در منتقی الاصول اشکال کرده اند گفته اند خب خارج از فهم عرف باشد چه می شود. مهم این است که ما خطاب را مفهوم کلی نقض یقین به شک را از عرف گرفتیم، اما مصادیق دیگر نیازی نیست برای تشخیص این مصادیق به عرف مراجعه کنیم. عرف به ما می گوید إذا وقع دم فی الماء فلاتشربه. آقا ما کشف کردیم که یک قطره خون در این آب افتاده از راه های غیر عرفی مثلا از راه جفر ورمل و استطرلاب. چه کار به عرف داریم؟ عرف چکار داریم که تشخیص نمی دهد موضوع را. ما مثل إذا وقع الدم فی الماء را از عرف گرفتیم. بله آن ذرات ریزی که قابل رؤیت نیست به نظر عرف، عرف مفهوم دم را بر او صادق نمی بیند. او را قبول داریم. اما یک قطره قابل توجهی از دم افتاده در این آب عرف متوجه نشده، خب نشود.

یا مثالی از خودمان بزنیم در تکمیل کلام منتقی الاصول: مولا گفته إذا نظرت الی جسم متحرک فافعل کذا. هر چه به عرف می گوئیم این زمین متحرک است می گوید من قبول ندارم. می گوید من خورشید را می بینیم که بعد از نماز صبح که آخر وقت خواندیم خورشید می آید بالا، ونماز ظهر هم که می شود می َآید بالای سرمان. ما زمین را نمی بینیم تکان بخورد. به عرف چکار داریم. ادله قطعیه داریم که زمین دور خودش حرکت می کند. ما به عرف رجوع نمی کنیم در تشخیص مصداق.

ما از عرف لاتنقض الیقین بالشک را گرفتیم. عرف حالا می گوید من توجه نداشتم به این حالت سابقه سالبه به انتفاء موضوع. می گوئیم شمای عرف خیلی از چیزها را متوجه نیستی این هم مثل آنها. رب حامل فقه لیس بفقیه و رب حامل فقه الی من هو افقه منه. شما خطاب کلی شارع را ترجمه کن حالا دقیق متوجه نشوی مصادیقش را متوجه نشوی مهم نیست.

اقول: به نظر ما این کلام منتقی الاصول ناتمام است. برای اینکه ما حرفمان این است که: این حالت سابقه سالبه به انتفاء موضوع چون مغفول عنه عامه ناس هست، خطاب استصحاب از او منصرف است. ولا اقل من شبهة الانصراف. شما باید اثبات عموم واطلاق بکنید در دلیل استصحاب.

وشاهد این عرض ما این است که اکثر افرادی که تطبیق استصحاب را بر استصحاب عدم ازلی می شنوند استیحاش می کنند در ابتداء. حالا اگر بعدا با استدلال علمی قانع بشوند بحث دیگری است، ولکن همین استیحاش نشانه انصراف عرفی است.

سؤال وجواب: ما مصداق را به این معنا که یک مصداقی باید باشد که انصراف نداشته باشد خطاب لاتنقض الیقین بالشک از او، بله ما این را قائلیم. اصلا خطاب لاتنقض الیقین بالشک یعنی إبن علی الحالة السابقة للشیء. معنایش این است دیگر. بنا بگذار بر حالت سابقه شیء. اصلا سیاه نبودن این دیوار را قبل از وجود این دیوار حالت سابقه این دیوار نمی بیند عرف. فرض این است که لایلتفت العرف الی هذه الحالة السابقة. چون لا یلتفت عادة لذا خطاب استصحاب از او منصرف است.

به نظر ما با این دو بیان: یک احتمال تعدد قضیه سالبه محصله به انتفاء موضوع با قضیه سالبه به انتفاء محمول احتمال تعدد، یعنی احتمال اینکه اینها دو قضیه بسیطه مباینه هستند کافی است در عدم امکتن تمسک به استصحاب در استصحاب عدم ازلی. بیان دوم این است که اگر وحدت عرفیه را هم احراز کنیم بین این دو قضیه، چون حالت سابقه به انتفاء موضوع مغفول عنه عامه ناس است، خطاب استصحاب از او منصرف است.

اشکال سوم را هم عرض کنم که اشکال اثباتی است در روایات ما که نقل به معنا شده است:

آقا ما اصلا از اشکال های قبلی مان صرف نظر بکنیم، باز چه می کنید با این نقل به معناهای در روایات؟ از امام سؤال کرده اند نقل به معنا بکنیم یا نکنیم؟ امام فرموده اشکالی ندارد، اگر مغیر معنا نیست چه اشکالی دارد؟. و اصلا روایات ما مملوّ است از نقل به معنا. نقل به معنا فقط در مواردی که اختلاف بین این دو تعبیر محسوس باشد برای عرف ساذج، در این موارد مقتضای وثاقت راوی این است که تعبیری که مخالف تعبیر امام است مطرح نمی کند. اما آن اختلاف هایی که باید شبها بی خوابی بکشی تا به زور بفهمی که این تعبیر با آن تعبیر اختلاف دارد، المرأة غیر القرشیة تحیض الی خمسین سنة با المرأة التی لیست بقرشیة تحیض الی خمسین سنة کجا عمار ساباطی و بالاتر از او متوجه می شدند که با هم فرق می کنند در جریان استصحاب عدم ازلی؟!. اصلا انسان وقتی که نقل به معنا می کند یک لحظه فکر می کند می گوید آقا گفت که زید قعد، این هم می آید می گوید آقا فرمود زید جلس. چون در آن لحظات ابتدائی فرق اینها را متوجه نمی شود، بنا نیست که نیم ساعت فکر کند. همان لحظه ای که دارد نقل به معنا می کند الفاظ را پرورش می دهد یادش هست که مولا گفته قعد زید ولی در نقل به معنا می گوید قال المولی جلس زید. یک ادیب می آید می گوید اینها با هم فرق می کند. جلوس را موقعی می گویند که انسان از حالت اضطجاع وسجود برخیزد. می گویند جلس من النوم یا جلس بعد السجود. اما قعود را موقعی می گویند که از قیام می نشیند. می گوید ما این چیزها در ذهنمان نبود. ما همینجوری نقل به معنا کردیم. خب این نقل به معناها واقعا احتمال نمی دهید تأثیر بگذارد در این جریان استصحاب در روایات از جمله در استصحاب عدم ازلی؟ خب روایت شاید بوده المرأة غیر القرشیة تحیض الی خمسین سنة. خب غیر القرشیة این اتصاف به عدم القرشیة موضوع است. یا مثل المرأة اللا قرشیة. حالا المرأة اللا قرشیة ممکن است بگوئید عرفی نیست، اما المرأة غیر القرشیة که عرفی است. خب شاید امام اینجوری فرموده است. راوی می گوید المرأة إذا لم تکن قرشیة تحیض الی خمسین سنة. اگر قرآن بود ممکن بود ما فرق بگذاریم بین این دو. اما فرض این است که حدیث است و نقل به معنا شده است، ما چه می دانیم چطور است.

اینها مشکلات استصحاب عدم ازلی است. والحق عدم جریان الاستصحاب فی الاعدام الازلیة لأجل هذه المشاکل.

یک مشکلی هم در مخصص منفصل هست. در مخصص منفصل این اشکال را در منتقی الاصول مطرح کرده اند. چون ایشان استصحاب عدم ازلی را قبول دارد ولی می گوید اثبات موضوع عام نمی شود. چرا؟ می گوید برای اینکه یکجا مثلا مولا گفته اکرم کل عالم، یکجا گفته لاتکرم العالم الاموی. خب ما چه می دانیم مراد جدی مولا وقتی که گفته اکرم کل عالم آن قید دومش سالبه محصله است که لیس بأموی باشد؟. شاید غیر اموی باشد، شاید اللا اموی باشد. اکرم کل عالم لا اموی، اکرم کل عالم غیر اموی. چه می دانیم. ولو نقل به معنا نشده باشد، ایشان کار به نقل به معنا ندارد. ولو در قرآن آمده که یکجا آمده اکرم کل عالم ویکجا آمده لاتکرم العالم الاموی مثلا. از خود مولا هر دو خطاب را شنیدیم نقل به معنا نشده، باز این مقدار کشف نمی کند که مراد جدی در اکرم کل عالم سالبه محصله بود لیس بأموی بود، نه شاید غیر اموی بوده است.

اقول: ما این اشکال را قبول نداریم. بالاخره اگر عرف از مولا بشنود که یکجا گفته اکرم کل عالم و یکجا گفته لاتکرم العالم الاموی جمع عرفی که می کند می گوید نقیض این خاص قید عام است. خب نقیض اموی لیس بأموی است دیگر. غیر اموی ضد اموی است عرفا، ولو عقلا ضد نیست اما عرفا ضد است یعنی وصف وجودی است عرفا. ولذا می گویند این عالم غیر اموی هست. ولی جمع عرفی اقتضاء می کند که ما بگوئیم نه، آنجا گفت لاتکرم الاموی، نقیضش به عام قید می زند که کل عالم لیس بأموی.

این خلاصه بحث در رابطه با مقدمه ثالثه محقق نائینی هم مطالبی عرض بکنیم.

مقدمه ثالثه مرحوم نائینی این است که: مرحوم نائینی گفت به نظر من اگر عدم محمولی در موضوع حکم اخذ بشود استصحاب عدم ازلی جاری است. بگوید إذا وجد الجدار ولم یوجد سواده، استصحاب عدم ازلی جاری است. چون لیس تامه است، عدم محمولی است. عدم وجود البیاض لهذا الجدار. اما اگر بگوید إذا وجد الحجر ولم یکن اسود این عدم نعتی است یعنی لیس ناقصه است. سلب العرضی است نه سلب العرض. در لیس ناقصه وقتی می گوئید این دیوار سیاه نیست حتما باید موضوع موجود باشد تا بگوئید این دیوار سیاه نیست. ولذا استصحاب عدم ازلی در عدم نعتی جاری نیست.

این فرمایش مرحوم نائینی مواجه شده است با اشکال:

مرحوم آقای خوئی جور دیگری عدم نعتی را معنا می کند، می گوید: به نظر ما إذا وجد الجدار ولم یکن اسود این عدم محمولی است. عدم نعتی آنی است که اتصاف الجدار بأنه لیس بأسود موضوع باشد. و سالبه محصله این را بیان نمی کند. باید حتما از موجبه معدوله استفاده کنید. بگوئید إذا کان الجدار لا اسود. إذا کان الجدار غیر اسود. آنها عدم ربطی اند. اما سالبه محصله عدم محمولی است. سلب الاتصاف است، سلب اتصاف این جدار است بأنه اسود. این عدم عدم محمولی است. عدم نعتی این است که عدم را نعت بگیریم. عدم کونه اسود را نعت بگیریم برای جدار. واین در صورتی است که موجبه معدوله را از آن استفاده کنیم بگوئیم إذا کان الجدار لا اسود.

اقول: حالا ایشان خلف اصطلاح محقق نائینی حرف زده است. مراد محقق نائینی از عدم نعتی سلب العرضی است یعنی لیس ناقصه. إذا وجد الجدار ولم یکن اسود، این لم یکن اسود از نظر محقق نائینی عدم نعتی است چون سلب العرضی است نه سلب العرض. ولذا می گوید قبل از وجود جدار غلط است بگوئیم هذا الجدار قبل الف سنة لم یکن اسود. خوب بود مرحوم آقای خوئی بگوید نخیر غلط نیست. حالا مهم نیست، آقای خوئی عدم نعتی را به معنای اتصاف بالعدم معنا می کند ولذا می گوید إذا وجد الجدار ولم یکن اسود، إذا وجدت المرأة ولم تکن قرشیة، اینها مفادشان عدم نعتی نیست که، مفادشان عدم محمولی است یعنی سلب الاتصاف.

تأمل بفرمائید آقای صدر در اینجا مطالبی دارد که فردا عرض می کنیم.